

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در دلیل ثانی بود برای حجیت استصحاب که حاصلش این بود که علم به حالت سابقه
(با تعبیر صحیحش) علم به حالت سابقه یا اطمینان به حالت سابقه این موجب ظن به
بقاء است. حالا یا شخصاً یا نوعاً، نوعاً هم به دو معنایی که داشت. و این ظن حجت است.
بنابراین استصحاب حجت است.

خب این بحث شد هم صغریاً که این صغری ثابت نیست بلکه ثابت عدم است در موارد
فراوان و کبری هم این مظنه است و ما اگر صرف نظر از ادله؛ یعنی اخبار دالیه بر
استصحاب بکنیم ما دلیلی بر حجیت این ظن نداریم کما این که در دلیل ثانی می‌خواهد
غض عین کند از آن‌ها دیگه، بلکه ممکن است کسی بگوید دلیل بر خلاف داریم به همان
آیات ناهی عن العمل بغير العلم و للعمل به ظن و به همان ادله برائت و این‌ها.

این جا بعض منبهاتی وجود دارد برای (که قبلاً ذکر نکردیم) برای این که علم به حالت سابقه
یا توجه به حالت سابقه؛ این موجب ظن نمی‌شود. خب این امری است وجدانی البته قبلاً
گفتیم ولی منبهاتی هم وجود دارد برای...، خوب بیانش برای کسی که غافل از این جهت
است او را بیدار کند و مدعن به این جهت کند. یکی مطلبی است که در منتهی الوصول
تقریرات بحث مرحوم آقای آسید ابوالحسن اصفهانی رضوان الله علیه آن فقیه بزرگ ذکر
شده و آن این است که اگر ما بخواهیم بگوییم حالت سابقه موجب ظن به بقاء حالت
سابقه می‌شود این مستلزم تناقض و علم به متناقضین است یا ظن (اشتباه کردم) ظن به
متناقضین است در بسیاری از، در بعض موارد حداقل باید گفت. مثلاً از باب مثال؛ اگر ما
دو حوض داشته باشیم؛ یکی‌اش پر از آب است یکی‌اش خالی است. آن که خالی است
دارد آب می‌آید داخلش می‌شود. این که پر است و از کُر بیشتر بوده ما از این که کر
هست مقداری آب برمی‌داریم تا جایی که شک می‌کنیم که الان کر هست یا کر نیست، این
دو حوض هم اندازه‌اش اندازه هم هست هیچ تفاوتی نمی‌کند. مثلاً فرض کنید که پر بوده؛
به اندازه بیست سانت آب که از آن برداشتیم حالا شک می‌کنیم که این آبی که باقی مانده
کر هست یا کر نیست؟ خب شما می‌گویید این جا ظن به بقاء کر وجود دارد چون حالت
سابقه کر بوده، آن حوض آخر که خالی بود و آب آمد تا همین حد که بیست سانت مانده
به پر شدن، این جا می‌گویید حالت سابقه عدم کر بود، الان ما ظن به عدم کر داریم. یک
آب واحد، یک حد واحد، این جا باید ظن به کر و ظن به عدم کر، حالا این دو حوض بوده،
حوض واحد هم همین جور است. همین حوض، همین حوض الان پر بوده، تا به این حد
رسید می‌گویید ظن به کریت آن داریم. حالا آب آن را مصرف کردید دوباره آب می‌ریزید

توی آن، تا این جا که رسید نمی دانی کر است یا نه، می گویی ظن به عدم کریت، بنابراین این منیه این است که مجرد حالت سابقه و علم به حالت سابقه؛ این نمی تواند ظن به این بیاورد که همان حالت باقی است. پس برهان داریم اصلاً برای این که این غلط است، این کبری غلط است که ما بگویم که علم به حالت سابقه یا اطمینان به حالت سابقه موجب علم یا اطمینان به بقاء حالت سابقه می شود. این یک منیه.

البته این بیان بیان خب قوی و درست و خوبی است اگر تعبیر همین باشد که علم به حالت سابقه اعم از این که حالت سابقه کون الشیء باشد یا عدم الشیء باشد. اما همان طور که توی بعضی تعابیر بود آن ها هم می گفتند کون الشیء، تحقق الشیء، وجود الشیء، این....

س:؟؟ علم؟

ج: علم به وجود؛ آن جا علم عدم کریت؛ آن علم به وجود نیست. علم به وجود ولی آن جایی که عدم بوده می گویم ما ظن به این پیدا نمی کنیم. عدمیات می گوید اصلاً ظن پیدا نمی کنیم. ولی در آن هایی که می گویند حالت سابقه فلذا این را دلیل قرار دادند برای مطلق حجیت استصحاب مثلاً، درست است آن حرفی که آن جا زدیم البته می گفتیم آن ها هم دائرمدار ظن هستند. فلذا عبارت شیخ بهائی قدس سره را خواندیم که فرموده مثلاً همین طور که ساعات می گذرد این هی ظن ما تبدیل به شک می شود تا تبدیل...، ظن به خلاف می شود تا تبدیل به یقین به عدم مثلاً می شود و ما آن جایی که دائرمدار ظن هستیم. خب این یک منیه.

منیه ثانی ...

س: اصل این منیه را قبول می کنید؟

ج: اصل منیه درست است. با برهان است دیگه، اگر کسی بخواهد چه کار کند؟ بگوید علم به حالت سابقه یا اطمینان به سابقه ملازمه دارد.

س: اتفاقاً من می خواهم عرض کنم که برعکس اتفاقاً مثال هایی هست که همین طور است. مثلاً مثال بزیم. مثلاً حالت گرگ و میش اول صبح با حالت گرگ و میش آخر صبح که می خواهد غروب بشود را شما مقایسه کنید. کسانی که راننده هستند پیرسید. کسانی که راننده هستند می گویند وقتی شب است، چراغ ماشین روشن است، وقتی می خواهد روز بشود این چراغ را می گویند روشن می گذاریم تا آن وقتی که خیلی می خواهد روشن بشود آن وقت خاموش می کنیم. از آن طرف وقتی که صبح است چراغ خاموش است، وقتی می خواهد گرگ و میش شب بیاید چراغ ها خاموش است؛ می گویند چراغ را خاموش می گذاریم تا آن وقتی که این قدر تاریک بشود که بنیم تاریک است روشن کنیم.

ج: خب ...

س: می خواهم عرض کنم حالت سابقه اگر می خواهید حد ...

س: تازه برعکس است آن جا روشن می کنند. دیگه خطر ...

س: نه، برعکس نیست. اتفاقاً می گذارند تا تاریک بشود بعد روشن می کنند یعنی یک حد از

گرگ و میش بودن است ولی توی همان حد همه تا وقتی مطمئن نشوند خلافتش ثابت شده بنابر قبلی می‌گذارند. توی شب به روز چراغ‌ها را روشن می‌گذارند تا مطمئن بشوی؟؟

ج: نه، آن‌ها بناء بر قبل ...

س: صبح به شب ...

ج: دقت بفرمایید! بناء بر قبل گذاشتن را که ما اشکال نمی‌کنیم. ظن نفسی؛ این معقول نیست. این معقول نیست که شما

س: چه جوری برهان را رد می‌کنید آخه؟

س: برهان را این‌طوری رد می‌کنیم که؟؟ ما اصلاً حاج آقا

ج: ببینید؛ اشکال سر این است. اما این‌که بله، روی یک جهات و مصالحی ...

س: هیچ مصلحتی نیست. غیر از این‌که تاریکی را باید روشنایی روشن کند همین!

س: خب آن برهان و دلیل ...؟؟

س: بابا داریم مثال می‌زنیم دیگه، آدم اشکالش را که ...

ج: خب می‌دانم مثال می‌زنید. این یک، این

س: این بناء هیچ بنائی نیست که گتره و گزاف باشد ...

ج: چون ظن به بقاء آن را دارند ...

س: بله، بله، بله، حالت سابقه ...

س: احتیاطاً؟؟ وگرنه؟؟

س: دقیقاً! دقیقاً! این از قدیم توی؟؟ ما هست ...

ج: اولاً این‌جا که حالا موضوع واحد نیست ...

س: اتفاقاً، اتفاقاً، چرا موضوع واحد است. گرگ و میش است. هوای گرگ و میش یک‌جا می‌بینی حالت سابقه‌اش این است؟؟ اتفاقاً می‌گویند ظن به بقاء حالت قبلی ...

ج: خب پس حضرت‌عالی از کسانی هستید که تعجب است در همین مثال حوض که ما زدیم شما می‌فرمایید بله، الان در این حد هم ظن به کربت است هم ظن به عدم کربت در نفس امر ...

س: نگفت، نه، ایشان؟؟

ج: خب بله دیگه، نتیجه فرمایش حضرت‌عالی همین است. از مقام سیادت شما بعید نیست چنین کراماتی ...

س: نه، حالا ببینید؛ اشکال این است. اشکال این است که در یک حالت واحد ممکن است شخص بر حالت قبلی آن حالت نفس ظن به عدم یا ظن به وجود به خاطر حالت سابقه به وجود بیاید حتی در یک حالت و جمع متناقضین یا ضدین هم نمی‌شود چرا؟ چون در شرط وحدتش که جعلش هست مختلف است. جهت نفس ما با توجه به حالت سابقه در جایی که وجود بوده و می‌گوید آقا باقی است وجوب؛ چون جهت آن این است که اذعان از حالت سابقه است.

ج: آقای عزیز! اصلاً تعجب‌آور است! الان موضوع واحد است جهتش هم واحد است.

س: موضوع واحد نیست. جهتش دوتا است.

ج: نه، نه، نه، ...

س: اگر توی یک جهت بود یعنی همه از؟؟

ج: مطمئن شما الان آب واحد است...

س: نگفتم موضوع دوتا است.

ج: آقا مگر می‌شود من ... الله اکبر! جهت ...

س: جهت دوتا است بله، می‌شود خیلی هم راحت است. حالت سابقه‌اش آخه فرق می‌کند. اصلاً نکته‌اش همین است.

ج: مگر می‌شود علل مختلف اجتماع نقیضین یا ارتفاع نقیضین یا اجتماع متناقضین یا ارتفاع ...

س: نقیضین حالت نفس است ها! نقیضین این نیست که این کر است یا کر نیست. حالت نفس من به کریت است ...

ج: بابا ظن است دیگه، ظن ...

س: ظن به کر ... بله، حالت ...

ج: همین الان ظن به کریت این دارم ظن به عدم کریت همین مقدار آب هم دارم. خیلی خب ...

س: بله، بله، این حالت سابقه‌اش با هم فرق می‌کند. اصلاً

ج: نمی‌توانیم بحث کنیم دیگه ...

س: اصلاً مغالطه فرمایش آقای آسید ابوالحسن همین است ...

ج: معاذالله!

س: شما فکر می‌کنید که حالت واحده؛ این کریت در خارجیه است در حالی که موضوع استصحاب می‌خواست بگوید که ظن بالکریه و ظن به عدم الکریه، ظن به کریت و ظن به عدم کریت مسبوق به عدم وجود دوتا چیز است اصلاً، این که مغلطه‌اش واضح است. این

یک. ثانیاً مثالی ما آوردیم که می‌گوییم آقا! یک موضوع واحد از عرف بپرسید هیچ بناء خاصی هم نیست از باب همین است که باید اضافه بکنند. این‌جا اضافه می‌کنند چون قبلاً اضافه می‌کردند. می‌گویند تا خلافتش ثابت نشود. از آن‌طرف اضافه نمی‌کنند می‌گویند تا وقتی لازم باشد اضافه می‌کنیم.

ج: بله، خیلی خب، این دیگه چه کار کنیم؟ جوابی نمی‌توانیم ...، من الان می‌توانم ظن به این پیدا کنم که به یک ادله‌ای بالفعل ظن به این داشته باشم که الان این‌جا این چراغ‌ها روشن است و این‌جا روشن است و به یک دلیل آخری ظن پیدا کنم که همین الان چراغ‌ها خاموش است و این‌جا تاریک است.

س: ??

ج: اگر می‌شود خیلی خب ...

س: بله، بله، می‌شود.

ج: ولی نفس ما که ...، و ظاهراً شما شاید متفرد در این قول باشید در عالم.

و اما منبه ثانی؛ منبه ثانی این است که امارات که، اماراتی که قطع‌آور نیستند حجتش عندالعقلاء؛ این مشروط به این است که ظن به خلاف نداشته باشد علی بعض المسالک مثل مسلک شیخنا الاستاد دام ظلّه، خب اگر این چنینی است که هر حالت سابقه‌ای علم به حالت سابقه، اطمینان به حالت سابقه ظن به بقاء حالت سابقه می‌آورد. نتیجه‌اش باید این باشد که در بین عقلاء اماراتی که برخلاف حالت سابقه است حجت نباشد. چون تمام اماراتی که بر خلاف حالت سابقه است شما ظن به بقاء حالت سابقه داری پس ظن به خلاف این اماره داری، باید توی عقلاء هر اماره‌ای خبر ثقه می‌آید، ظواهر و امثال ذلک برخلاف حالت سابقه‌ی شما اخبار می‌کند. خب شما اگر می‌گویید ملازمه هست؛ علم به حالت سابقه یا اطمینان به حالت سابقه با ظن به بقاء حالت سابقه به‌خصوص اگر ظن شخصی باشد، خب همه‌ی اماراتی که بر خلاف حالت سابقه دارد حرف می‌زند، اخبار می‌کند، همه‌ی این‌ها باید حجت نباشد و حال این‌که بالوجدان می‌بینیم این چنین نیست در بین عقلاء که اماره‌ای که بر خلاف حالت سابقه دارد می‌آید می‌گوییم حجت است، قبول می‌کنیم. ما، زید حیات داشت، آدم ثقه‌ی معتمدی آمد گفت فوت شده، می‌گوییم نه، حرف تو را قبول نمی‌کنم چون من ظن به بقاء و حیاتش دارم. و هکذا و هکذا و هکذا مثال‌های مختلف. پس این هم به‌خصوص حالا آن مسلک منبه برای این‌که این مطلب درست نیست.

منبه سوم:

س: ??

ج: بله؟

س: این فقط کاشف از آن است که آن مسلک ?? عقلاء اعتنا می‌کنند؟

ج: نه، بنا بر آن دیگه، یک کسی که و واقعاً ما می‌بینیم این‌جوری نیست؛ بنابر آن مسلک گفتیم ...

س: ما نمی‌توانیم آن‌ها را قانع کنیم. آن‌ها می‌گویند ما ...

ج: منبه است برای او؛ یعنی کسانی که این مسلک را دارند منبه است.

س: قانع کننده آقای وحید است فقط ...

ج: بله، می‌گویم، قید زدید دیگه؛ گفتیم علی ذلک المسلك؟؟

و اما منبه سوم: منبه سوم این است که اگر این حرف را بزیم موضوع برای ادله‌ی شکوک در صلاة باقی نمی‌ماند یا خیلی کالندار و کالمعدوم می‌شود. چون در باب صلاة می‌گویند باید طبق، مظنه حجت است باید طبق ظن عمل کرد. اگر مظنه برایت پیدا نشد آن وقت قواعد شک دارد. فاین علی الاکثر و چه و چه و هر چی، خب همه‌ی جاها وقتی شک می‌کند من این رکعت را آوردم یا نه؟ قبلاً که نیاورده بودی، خب ظن به بقاء داری. خب باید طبق...، ظن هم که هر جا در رکعات ظن حجت است دیگه، بله، مگر یک جاهایی که قشنگ غافل باشی از ماسبق، این که حالا خیلی فرض چیز که دارد نماز می‌خواند غافل باشد از این که نیاورده، علم به عدم ایتان و یا به این که الان توی ذهنش نباشد علم به عدم ایتان یا اطمینان به عدم ایتان قبل؛ درست است الان شک دارد آورده یا نه؟ ولی قبل از این آن وقتی که من رکعت مثلاً دوم را می‌خواندم که رکعت سوم را نیاورده بودم که، حالا شک دارم می‌کنم رکعت سوم است یا نه؟ خب همه توجه دارند به این که نیاورده، پس آن نیاوردن اگر سبب است و مستلزم ظن به بقاء نیاوردن است خب پس بنابراین این دو رویه هم دارد، یکی این که آن را نیاوردم یکی این که پس این که به ید من هست چیه؟ دوم است. مظنون من این است که این رکعت دوم است مثلاً، بنابراین این‌ها منبهای است که نشان می‌دهد این استدلال استدلال ناتمامی است. خب ...

س: همان جوابی که توی استصحاب؟؟ این جا می‌گویند تخصیص خورده از این؛ به خاطر لغویت دلیل؟؟ علی قد رکعت؛ برای این که لغویت لازم نیاید از استصحاب رفع ید می‌کند؟

ج: نه، دقت نفرمودید. نه، به استصحاب نمی‌گوییم.

س: شما می‌گویید ...

ج: نه، اصلاً استصحاب حجت نیست. اصلاً استصحاب حجت نیست. این مقاله درست نیست چرا؟ برای این که آن ادله می‌گوید طبق ظن عمل کن اگر نه آن وقت فاین....

س:؟؟

ج: قواعد شک آن جا پیاده نمی‌شود. پس این قواعد شک را برای کی جعل کردید؟ تکویناً، استصحاب هم حجت نیست. نه، کار به حجت استصحاب ندارد. این منبه ...

س: یعنی؟؟

ج: این منبه کاری به حجت استصحاب ندارد. فرضاً استصحاب ...

س: نه، مگر همان جوابی که توی استصحاب می‌دادیم. بنابر این که بنا بر استصحاب را بگوییم همین منظور لازم می‌آید. که می‌گوید آقا؛ شما در همه حالت، حالت سابقه که انجام ندادی؛ استصحاب پس جاری است

ج: خب ...

س: آن‌جا گفتند که همان لغویت آن ادله قبلش که می‌خواستید استصحاب را رفع ید کنید ...

ج: بله ...

س: حالا همان حرف را این‌جا می‌زنیم. نمی‌گوییم که این‌جا استصحاب حجت است؛ می‌گوییم ادله‌ای که می‌گوید به ظن اعتماد کن و ادله ظن این‌جا کافی است در نماز، می‌گوید آقا! به خاطر ادله‌ای که قاعده؟؟

ج: می‌گوید شک مال جایی است که ظن نداشته باشید ...

س: خب همین؛ می‌گوید حاج آقا! چون مورد ...

ج: نه، شک مال جایی است که ...، شما چه موردی پیدا می‌کنید من ظن ندارم؟

س: خب همان استصحاب هم همین‌طور می‌گوید، می‌گوید چه موردی هست که استصحاب جاری نمی‌شود؟ می‌گوید خب دست از آن بردار، توی نماز بردار از آن ادله‌ای که می‌گوید به ظن اعتماد کن و خلاصه قوانینش؟؟

ج: پس باید بگوید تعارض می‌شود.

س: نه، تعارض نمی‌شود. رفع ید کن؟؟ لغویت او؟؟

ج: آقای عزیز! دارد می‌گوید اگر شک داری این‌کار را بکن، من کجا شک دارم؟ موضوع کجا پیدا می‌شود؟

س: در خصوص نماز که آن ادله نیست ...

ج: چرا، توی خود نماز داریم می‌گوییم. ادله‌ی شکوک نماز را داریم می‌گوییم در رکعات البته، ادله‌ی شکوک در رکعات موضوع پیدا نمی‌کند. چون همیشه مظنه داری ...

س: اما خب ادله حجیت ظن در رکعات هم مثلاً ادله‌ی مطلق ظن نیست. در خصوص نماز ما ادله‌ی اعتنا به ظن داریم درست است؟

ج: آن‌جا هم داریم بله.

س: یعنی یا باید آن‌ها لغو بشود یا باید ادله استصحاب لغو بشود.

ج: حالا ادله استصحاب را کار نداریم. می‌بینید این امر تکوینی را داریم می‌گوییم ...

س: ببخشید؛ ادله‌ی اعتنا به شکوک یا باید لغو بشود یا ادله‌ی اعتنا به ظن در رکعات باید لغو ...

ج: بله، خب این منیّه‌ای که این‌جا وجود دارد. پس فتلخص مما ذکرناه که این دلیل ثانی هم لایمکن الاعتماد علیه.

الدلیل الثالث: دلیل ثالث اختلال نظام است که این می‌شود دلیل عقلی؛ بعضی‌ها همین دلیل گذشته را که ظن باشد دلیل عقلی حساب کردند به یک نحوی، مثلاً در اصول الفقه؛ مرحوم مظفر ذیل عنوان دلیل عقلی همان... ولی آن را دلیل عقلی شمردن اگر مظنه‌اش را می‌خواهی از راه چیز اثبات بکنی حجیت مظنه‌اش را؛ آن مشکل است. اما این همان‌طور که سید در حاشیه رسائل فرموده؛ کسانی که در ذیل بناء عقلاء این حرف اختلال نظام را هم آوردند ایشان فرموده این را این‌جا نباید بیاورید. این اگر اختلال نظام واقعاً پیش می‌آید این می‌شود دلیل عقلی و حق با ایشان است. چرا؟ چون اختلال نظام قبیح عقلی دارد. دیگه مظنه و فلان نیست که شارع نمی‌تواند، نه شارع نه هیچ عاقلی؛ اختلال نظام قبیح است. حالا مدعا این است که بعضی بزرگان هم تقریباً اختلال نظام را قبول کردند. یک عبارتی علامه طباطبایی امروز دارد. امروز نگاه کردم حاشیه ایشان را که می‌فرماید هیچ ذی‌شعوری مستغنی از استصحاب نیست. هیچ ذی‌شعوری! و یک بیان حالا ویژه‌ای هم حالا ایشان دارند که حالا می‌گوید اصلاً عمل به ظن نمی‌کنند. این حرف‌هایی که مرحوم آخوند زدند که بناء عقلاء ممکن است این باشد ممکن است ... این‌ها همه درست است. عقلاء عمل به علم می‌کنند، به همان علم سابق‌شان، یک بیانی این‌جا حالا ایشان دارند که، این اختلال نظام این‌جوری گفته می‌شود که اگر ما بخواهیم در مواردی که حالت سابقه را داریم و الان علم نداریم به بقاء، اگر بخواهیم بناء بر بقاء نگذاریم و آثار بقاء را پیاده نکنیم این هم زندگی شخصی هم زندگی اجتماعی این اصلاً مختل می‌شود. و اگر شارع بخواهد استصحاب حجت نکند یعنی چیزی که سبب اختلال نظام و معاش و معاد مردم است ایجاد کرده و این قبیح عقلی است. خب حالا چرا این به خدمت شما عرض شود که اختلال نظام لازم می‌آید؟ خب آدم زندگی شخصی خودش را می‌بیند، حالا ما مثلاً می‌خواهیم بیایم این‌جا برای بحث، اصلاً آل یاسین باقی هست یا نیست؟ می‌خواهیم راه بیایم، آیا این خیابان باز است باز نیست؟ این مسیرها مسدود هست یا مسدود نیست؟ اگر به حالت سابقه بخواهیم عمل نکنیم این قبلاً که بوده، این مسیرها که باز بوده، اگر این‌ها را بخواهیم عمل نکنیم خب چی؟ می‌خواهیم به خدمت شما عرض شود آب بیاشامیم، از شیر آب آب برمی‌داریم، خب این قبلاً این آب‌ها مسموم نبوده لعل یک کسی سم توی آن ریخته باشد و و و مثال‌های متعدد، چیزهای متعدد؛ می‌خواهد صبح برود نان بگیرد شاید این نانوايي الان بسته باشد، شاید نمی‌دانم کذا باشد شاید کذا باشد

س: همه‌ی این‌ها می‌گوییم غیر اطمینانی است ...

ج: حالا این‌جوری دیگر حالا فعلاً.

این مال این، این شخصی که حساب بکنیم، نوعی هم که حساب بکنیم خب اگر زندگی بشر مرتبط بهم است، همه‌ی کارهای آدم را که خودش انجام نمی‌دهد، آن نانوايي است، آن قصابی است، آن نمی‌دانم چی هست، آن چی هست، آن چی هست، آن چی هست، آن چی هست. اگر تک‌تک آن‌ها هم بخواهد در حالت شک که حالت سابقه را به آن عمل نکنند خب آن کارها هم زمین می‌ماند دیگر تا بخواهند بروند دنبال علم، دنبال چی. خب هرکسی به دیگران نیاز دارد، آن‌ها هم به این نیاز دارند، آن هم به او نیاز دارد، او هم به او نیاز دارد، همه‌ی آن‌ها اگر بخواهند به حالت سابقه عمل نکنند خب این نیازها زمین می‌ماند. تا این برود دنبال علم، تا برود او دنبال کذا آن برود دنبال. فلذاست این یا لازم می‌آید که اصلاً سامان نگیرد و یا لازم می‌آید که خیلی بطیء بشود کارها که اصلاً که آقای سیستم‌های حفظه‌الله تا حالا بحسب آن‌چه که در تقریرات بحث‌شان هست «فإننا قد ذکرنا

آن عدم العمل علی وفق الاستصحاب موجب لتوقف السير النظام او لا اقل من بطاء
سرعة النظام» این در صفحه‌ی پنجاه و هفت هست قبلاً هم حالا ...

س: بطاء هم یعنی اختلال است؟

ج: بله؟

س: می‌خواهم بگویم این بطاء هم

ج: این هم بله، یعنی واقعاً مشکل ایجاد می‌کند. این فرمایشی است که فرمودند.

خب قبلاً گفتیم محقق خوئی قدس سره فرمود که این مطلب درست نیست به خاطر
این که ما می‌بینیم یک آدم‌هایی منکر استصحاب شدند «و لم یختل نظامهم». سید مرتضی
مثلاً قائل به استصحاب نیست، کجا اختلال نظام برایش پیش آمده؟ این، من حالا شاید این
حرفی که می‌خواهم بزنم به همین برگردد، ببینید لو فرضنا دوتا بحث داریم، یکی این که
واقعاً آیا این اختلال نظام لازم می‌آید در این مثال‌هایی که زدیم؟ دو، این است که حالا
فرضنا که اختلال نظام لازم می‌آید، ما اختلال نظامی که در تکوین است که این مثال‌هایی
که زده می‌شود در حالت تکوین است. اما در حالت تشریع هم آیا اختلال نظام لازم
می‌آید؟ این همه مواردی که باب استصحاب، مثلاً استصحاب احکام می‌کنیم، شارع بگوید
نه من حجت نمی‌کنم اصلاً، خب چی می‌شود؟ آن برائت می‌شود چه اختلال نظام لازم
می‌آید؟ یا می‌گوید احتیاط بکن ...

س: مختلف است این ...

ج: مختلف است دیگر جابه‌جا.

نه استصحاب حجت نیست خب به جای آن یک قواعد دیگر داریم دیگر، اگر استصحاب
حجت نباشد یک جاهایی ادله‌ی برائت داریم یک جاهایی ادله‌ی احتیاط داریم چه اختلال
نظامی لازم می‌آید؟

س: خیلی جاها استصحاب خودش در دسرساز است، نباشد بهتر است ...

ج: بله دیگر آن جاها که استصحاب عدم تکلیف می‌کنیم، بحساب تکلیف می‌کنیم خب برائت
داریم خیال‌مان راحت‌تر است. چه اختلال نظامی لازم می‌آید؟

توی تشریع، توی موضوعاتش هم خب اگر بگوید توی موضوعات هم استصحاب حجت
نیست خب شک داری خب هیچی، خب آب نمی‌دانی کر هست یا کر نیست، خب چیز قلیل
با آن بکن، نمی‌دانی پاک است یا پاک نیست می‌گوید استصحاب حجت نیست خب
قاعده‌ی طهارت برایت وضع کرده؛ قاعده‌ی طهارت هم نباشد خب باید تیمم بگیری، چه
اختلال نظامی لازم می‌آید؟ خب جایگزین دارد دیگر «و لم تجدوا ماءً» می‌شود؟؟؟

س: این مطلب جدید است بر نمی‌گردد به سابق

ج: بله؟

س: فرمودید لعل برگردد به ...

ج: نه این که آقای خوئی فرموده است که این اختلال نظام لازم می آید ایشان نظر به شریعت کرده، می خواهم بگویم توی محیط شریعت کأنّ شاید نظر فرموده و الا بله این حالا خودش که ما اختلال نظام لازم بیاید لو فرضناه در امور تکوینی است، زندگی و بشر است. اما در مورد تقنین و تشریع و قانون و شریعت چه اختلال نظامی لازم می آید؟

علاوه بر این که خب این اختلال نظام در صورتی لازم می آمد که اولاً اکثر موارد مهفوف به ما یوجب الاطمینان بالبقاء یا قطع به بقاء نباشد و یا این که احتیاط در آن ها محذور داشته باشد، بخش هایی یعنی چون توزیع می شود، همه جا که ما نمی خواهیم احتیاط کنیم که می گویم خود احتیاط اختلال می آورد که در دلیل انسداد گفته می شود. کثیری از موارد اطمینان داریم به بقاء یا یقین داریم. یک موارد ویژه ای می ماند که خب اختلال لازم می آید، احتیاط می کنیم مثل همان مثال هایی که زده می شود فرزندش مثلاً در سفر است در یک جایی است حالا اطلاع از او پیدا نمی تواند بکند او هم توی این زمان های ما که دیگر این مثال هم خیلی مثالیت ندارد، اما خب سابقاً واقعاً بوده که اطلاع پیدا نمی کردند از هم، او وضعش چه جور است؟ یک مسافری بیاید معلوم نیست کذا، خب حالا این وجهی که برایش همراه می فرستاده یا هر از فرصتی می فرستاده احتیاطاً می فرستد که اگر، خب این هم که اختلالی ایجاد نمی کند حالا یک مواردی که اطمینان ندارد چه ندارد این کار را بکند. یک مواردی هم که همان طور که قبلاً می گفتیم غفلت است دیگر، یعنی در اثر، روی آن غفلت، روی آن عادت انجام می داد و اصلاً کأنّ انقذاج شک در نفس شان نمی شود ولو اگر از او بررسی فکر کند شک پیدا می کند ولی همین طور به صرافت حال روی همان عادت انجام می دهد. پس این که اگر ...

س: این موضوع استصحاب نیست ...

ج: هان؟

س: موضوع استصحاب نیست اصلاً.

نیست، اگر شارع یعنی در امور تکوین هم که ما نگاه می کنیم این جوری است، حالا اگر شارع بگوید استصحاب حجت نیست حتی در تکوین مشکلی پیش نمی آید چرا؟ برای این که خیلی جاها اطمینان دارند، یقین دارند، یک مواردی هم هست که آن جاها را روی رجاء انجام می دهند یا روی احتیاط می کنند. این ها به خدمت شما عرض شود که یک جاهایی هم غفلت دارند. پس می بیند که اگر من بگویم استصحاب حجت نیست ولو در امور تکوین بگویم مثلاً حجت نیست، علاوه بر این که شارع آن جا کاری ندارد در امور خود تکوین.

س: در امور تکوین تعریف دقیق است یا روی؟؟؟ امور تکوین مثلاً خلقت و این ها را تأمین می کنند یا امور ...

ج: نه این تکوین مقابل تشریع بود، حالا شاید فرمایش شما را من عبارت خوبی نبود، همان فرمایش شما درست است. مقصود من از تکوین در مقابل تشریع است.

این هم دلیل سوم و حالا این عبارتی که بعضی بزرگان دارند و این ها، با توجه به آن که عرض کردیم جوابش روشن می شود.

و اما دلیل چهارم، دلیل چهارم اجماع است. بزرگانی از فقهاء و اصولیون از آن ها ادعای

نقل اجماع شده. محقق در معارج نقل شده از ایشان که فرموده اطبق العلماء و علامه قدس سره، شیخ اعظم در رسائل ظاهراً فرموده است که در مبادی فرموده اجماع علماء بر این است یا حالا عبارتی که من خودم امروز دیدم ایشان در غایة الوصول جلد دوم صفحه ی پانصد و بیست فرموده که «اختلف الناس فی استصحاب الحال هل هو حجة أم لا؟ فذهب جماعة من الاشاعرة كالزمزنی و الصیرفی و الغزالی و جماعة الامامية الى صحته» نگفته جماعة من الامامية، «و جماعة الامامية الى صحته و ذهب جماعة من المعتزلة كأبی الحسن البصری و اکثر الحنفية الى بطلانه» از امامیه اصلاً در بطلان کسی را نام نمی برد. «و زعم هؤلاء انه يفيد الترجيح لا غير». بله ترجیح یعنی اگر دوتا روایت متعارض شد یک روایتی موافق با استصحاب بود آن موجب ترجیح می شود اما جایی که این جوری نباشد.

این اجماعی که نقل شده، مرحوم شیخ در مواردی که شک در رافع باشد که ایشان استصحاب را در آنجا حجت می داند و این اجماع بحسب آن چه که استفاده می شود از بعض کلمات معنی است ایشان و شاید معتمدش هم باشد علاوه بر روایات.

خب این اجماع همان طور که در تقریرات محقق سیستانی آمده تارَةً مقصود از او اجماع قولی است و تارَةً مقصود از او اجماع عملی است. مقصود از اجماع قولی یعنی این مسأله را مطرح کردند و فتوا دادند حجةً و مقصود از اجماع عملی این هست که ما عملاً می بینیم فقهاء در موارد مختلفی که حالت سابقه است بعد شک لاحق است عملاً فتاوی شان یا عمل شان بر طبق حالت سابقه است. یعنی ترتیب آثار حالت سابقه را در فتاوی شان، در عمل شان می بینیم ولو هیچ جا نگفتند الاستصحاب حجة

س:؟؟؟ در سایر فتاوی شان هم دربرمی گیرد یا نه؟

ج: بله فتاوی شان هم همین طور.

فلذا ایشان این دوتا را از هم جدا کردند و از هر کدام جداگانه بحث فرمودند. حالا هر کدام از این ها هم قهراً یا منقول است یا محصّل است دیگر. اجماع قولی محصّل، اجماع قولی منقول؛ اجماع عملی محصّل، اجماع عملی منقول.

اما اجماع قولی، اجماع قولی خب چند اشکال به آن وارد است اما اجماع قولی محصّل که ما واقعاً خودمان تحصیل کرده باشیم این که حاصل نیست برای ما بلکه به همان بعض قرائنی که بعداً خواهیم در منقولش خواهیم گفت باید گفت اصلاً راهی برای اجماع ماحصل وجود ندارد فی زماننا. و اما اجماع قولی منقول که مثلاً محقق بفرماید که این ها همه گفتند استصحاب حجت است، علامه بفرماید این ها گفتند استصحاب حجت است. چند جواب برای این هست که نمی توانیم به این اجماع منقول استناد کنیم و حجت قرار بدهیم. یک: این که این اجماع منقول معارض است با کلماتی از اصحاب که به دلالت التزام می گوید اجماع نیست یا حتی خود این مدعی اجماع در بعض کلماتش جوری فرمایش فرموده که دلالت التزام او این است که اجماع نیست. خود علامه قدس سره حالا بعض موارد را عرض می کنم فرموده، در نهاية الوصول جلد چهار صفحه ی سیصد و شصت و سه «اختلف الناس فی أنّ استصحاب الحال هل هو حجة أم لا؟ فذهب أكثر الحنفية و جماعة من المتكلمين كأبی الحسن البصری و السيد المرتضى و غیرهما إلى أنّه ليس حجة» اگر اسم سید مرتضی را نیاورده بودند این جا ما می گفتیم «اختلف الناس» یعنی عامه ولی این جا به قرینه ی این که سید مرتضی را هم ذکر می فرماید این ناس اعم از

علمای عامه و خاصه است. بعد فرموده «کأبی الحسین البصری و السید المرتضی و غیرهما إلی الله لیس حجة» این «غیرهما» یعنی غیر از این دو بزرگوار یا مرحوم صاحب معالم قدس سره در معالم که حالا دلم می‌خواست حالا کتاب کنارم نبود که وقت دیر شده بود، من همین‌طور مطالعه می‌کردم یهو دیدم نه و ریع است، حالا هیچ‌کار هم نکرده بودم. به خدمت شما عرض شود که ایشان هم به اکثر ظاهراً نسبت داده یا به مشهور نسبت داده حجیت استصحاب را که صاحب معالم و این‌ها از آدم‌هایی هستند که به فتاوی و به این‌ها واقف هستند این بزرگان. بنابراین این عبارات از این اصحاب آن اجماع منقول با این فرمایشات تعارض می‌کند این اولاً.

دو این‌که، اشکال دوم این است که ما قرائنی داریم بر عدم صحت این ادعای اجماع. یکی‌اش همین‌هایی بود که گفتیم یعنی همین عبارات و همین که شهرت گفت و فلان این‌ها را گفتیم، این‌جا یک به خدمت شما عرض شود که مطلبی هم، بله محقق سیستانی دام‌ظله مطلبی را از محقق آیت‌الله بروجردی قدس سره در مجلس درس‌شان ذکر می‌کنند. مرحوم والد رحمه الله علیه می‌فرمودند آقای بروجردی درس فقه‌شان تمام شده بود و داشتند ظاهراً همان مسجد بالاسر بود درس فقه ایشان که آن‌وقتی که حالا من یادم است که بچه بودم با آقا می‌رفتیم. این داشتند می‌آمدند بعضی آقایان گفتند آقا شما حالا، دیگر اصول را ایشان تعطیل کرده بودند، آن اوایلی که آمدند قم خب تا سالیانی اصول فرمودند که تقریرات آن هست، دیگر اصول را تعطیل کرده بودند و بخشی از اصول عملیه را هم ایشان گفته بودند دیگر استصحاب را نگفتند. آقا می‌گفتند که یکی از آقایان به ایشان گفتند آقا استصحاب را شروع کنید استصحاب را؛ ایشان فرمودند من حرف‌ها دارم در استصحاب من حرف‌ها دارم ولی دیگر حال ندارم و دیگر بله مرجعیت و کارهای زیادی که بر عهده‌ام هست و حال ندارم دیگر ولی حرف‌ها دارم در استصحاب. پس آن حرف‌ها را بگذاریم برای بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.